

چکیده نوشتار حاضر از ضرورت زندگی اجتماعی و طرح مساله ساماندهی و سازماندهی مناسب، که وجود نهادهای اجتماعی و سیاسی را می طلبد، آغاز می گردد و پس از آن به تعریف تحلیلی سیاست پرداخته، به نوعی چشم انداز سیاست دینی نزدیک می شود. سپس نقش زنان و مردان را در هرم سه وجهی قدرت سیاسی مورد بحث قرار داده، آنگاه به دیدگاههای مختلف تاریخی، علمی و فرهنگی در مورد زنان و روبرداشتی سیاسی از آن و به حقوق زنان از دیدگاه اسلام و قرآن می پردازد. پس از آن خود را به آیات مربوط به زنان، در ارتباط با فعالیت سیاسی نزدیک کرده، بعد از تفاسیر و نظریات، مساله راس هرم قدرت و قاعده آن را در آیات باز شناخته و شواهدی تاریخی را ارائه می کند؛ همچون اشاره قرآن به داستان ملکه سبا، بیعت زنان با پیامبر و هجرت و جهاد زنان. در پایان پس از بررسی نهایی نتیجه گیری را به بخش نخست بحث کشانده و تردید خود را در مورد ابهام تاریخی - فرهنگی مربوط به زنان، تصریح می کند.

نوع انسان را که اشرف موجودات عالم است به معنویت دیگر انواع و معاونت نوع خود حاجت است؛ هم در بقای شخص و هم در بقای نوع. . . و چون وجود نوع، بی معاونت صورت نمی بندد و معاونت بی اجتماع محال است، پس نوع انسان بالطبع محتاج بود به اجتماع. (1)

زندگی، پویش همواره در فرآیند تاثیرگذاری و تاثیرپذیری بر جهان پیرامون، و عمل مدام بر آنها و در یک عبارت حساسیت به رویدادهای دنیای پیرامونی، چه خاص و چه عام، می باشد. این امر در جهان حیوانی تحت تاثیر «پیش ساختگی» است و برنامه ریزی کنونی کمتر در آن مداخله دارد و در دنیای انسانی، نسبت به دنیای حیوانی، برنامه ریزی از پیش تعیین شده، محدودتر یا جزئی تر است. اجتماعی بودن انسان علاوه بر اینکه اساس زیستی دارد، نیازی آگاهانه است. حقیقت این است که آدمی برای رفع نیازهای خود - حتی نیازهای جسمی - نیازمند نوعی برنامه ریزی است. گرچه قصد آن نداریم که به کوچکترین واحد اجتماعی یعنی خانواده از دیدگاه جامعه شناسی بپردازیم، ولی تاملی کوتاه در آن نمایانگر نیاز به برنامه ریزی و کوشش سازمان یافته برای بقا، تحول و امنیت خانواده است. انسان برای رفع نیازهای خود، ایجاد امنیت و مقابله با پرخاشگری طبیعت غیرحیوانی و حیوانی، و پرخاشگری انسانی، نیازمند ابزارهایی است. اگرچه این ابزارها توانست انسانهای اولیه را از برخی پرخاشگریها در حد بسیار محدود، محافظت نماید، اما ناکارامدی آن و نیاز به پناه جستن در یک شرایط خاص، اجتماع انسانی را بوجود آورده است.

اسپریگنز (1370) معتقد است که هیچ یک از نیازهای انسانی، به صرف آرزو برآورده نمی شوند. بشر در بهشت عدن زندگی نمی کند که طبیعت تمام خواسته هایش را برآورده کند [بلکه حتی با پرخاشگری همیشگی او نیز روبروست]؛ بقا و پیشرفت بشر به کار و کوشش او بستگی دارد. [این است] که انسانها باید به یاری مغزها و دستهای خویش نهادهایی بنا کنند که در رفع نیازهای متعدد فیزیولوژیک و روان شناختی، به آنها یاری رسانند. (2)

بنابراین نهادهای اجتماعی و نظام اجتماعی بوجود آمد؛ نهادهایی که در واقع، بنیان یک «جامعه سیاسی» را رقم

زده اند . یک جامعه سیاسی چارچوبی است برای روابط نظام یافته که در آن افراد با هم روزگار می گذارند و خواسته ها و نیازهای اجتماعی شان را برآورده می کنند . بطور خلاصه جامعه سیاسی یک تکاپوی انسانی پرمعناست و تنها یک رویداد نیست . جامعه سیاسی مخلوق تعمدی بشر است که به منظور به انجام رساندن اهداف مهم و عملی، تشکیل شده، و اداره می شود . (3)

بشر برای سامان دادن به زندگی به نهادهای پیچیده سیاسی نیاز دارد . در واقع در یک نظام اجتماعی از افراد محافظت و امنیت آنها تامین می شود و فرد ثمره تلاش خود را بدست می آورد . از طرفی وجود نهادهای اقتصادی، آموزشی و . . . نیز در جامعه ها ضرورت یافته است . تشکیل و تنظیم چنین نهادهایی از وظایف سیاسی است .

با تکیه بر گستره عمومی سخنانی که ذکر شد، درمی یابیم که حیوانات نیز نیازمند نوعی سیاست هستند؛ گرچه این امر از پیش تعیین شده باشد . هرچه از سطح زندگی ساده تر به زندگی پیچیده تر در حیوانات متکامل تر قدم می گذاریم، به نوعی زندگی سیاسی، یا نیمه سیاسی نزدیک می شویم .

سیاست بخش مهمی از زندگی انسان را تشکیل می دهد . و از طرفی آدمی، نه به شکل از پیش تعیین شده، که بر اساس آگاهی، با محیط خود رابطه برقرار ساخته است و این امر می رساند که تا چه حد نیاز به ساختارهای عمدی در نظام اجتماعی انسان ملحوظ است . این ساختار معلول اندیشه و ضرورت زندگی اجتماعی است .

سیاست چیست؟ در واژه شناسی، سیاست، معنای حکم راندن بر رعیت و اداره کشور، حکومت و ریاست کردن، داور، جزاء و تنبیه، صیانت حدود و ملک، اداره امور داخلی و خارجی کشور است . (4) اما برای شناخت دقیق تر سیاست بجاست به علمی که بررسی سیاست موضوع آنست، رجوع نماییم . بخش عمده مطالعه علم سیاست مساله قدرت و نفوذ است . دورژه (1358) نیز در مورد جامعه شناسی سیاسی معتقد است که از میان دو مفهوم دولت و قدرت، مفهوم دوم از اولی مشهورتر و اجرایی تر است . (5) گرچه نمی توان گفت که سیاست تنها در مبارزه برای کسب قدرت خلاصه می شود و به نوعی تصمیم گیری سیاسی در اجتماع نیز باز می گردد .

عده ای معتقدند که محور بررسی علم سیاست، دولت یا حکومت و یا ترکیبی از این دو است . اما امروزه این تعریف را سنتی می دانند . به عنوان نمونه هارولد لاسول (6) در عین تاکید بر پویایی سیاست، معتقد است که قدرت، مفهوم اساسی سیاست است . به نظر عالم (1373)، سیاست، رهبری صلح آمیز یا غیر صلح آمیز روابط میان افراد، گروهها و احزاب (نیروهای اجتماعی) و کارهای حکومتی در داخل یک کشور، و روابط میان یک دولت با دولت های دیگر در عرصه جهانی است .

بطور کلی سیاست به هر نوع تدبیر، فعالیت، تعمق، تفکر و اقدام فردی و جمعی در جهت کسب قدرت، و به عهده گرفتن اداره امور کشور به نحوی که جامعه و افراد آن در مسیر تحقق آمال و خواسته های خویش قرار گیرند، اطلاق می شود . این تعریف، عناصر متعددی را مشخص می سازد :

1- تلاش، تعمق وتعمق در سیاست : بیانگر یک نوع فعال بودن همراه با اندیشه و دور نگری است . اما آیا براستی همیشه سیاست چنین ویژگیهایی دارد؟ یعنی یا باید بپذیریم که هیچ سیاستی که با تدبیر، تعمق و تفکر همراه نباشد وجود ندارد یا اینکه اگر باشد نمی توان نام سیاست بر آن نهاد؛ پس این بعد تعریف تا حدی می باید با دقت و تردید نگریده شود .

2- لزوم اجتماع : زیرا بدون اجتماع، فعالیت سیاسی بی معناست و سیاست نیازمند قلمرو است .

3- در جهت احراز حاکمیت : فعالیت سیاسی در جهت بدست گرفتن حاکمیت و قدرت اداره امور کشور می باشد .

به عبارت دیگر سیاست توأم با راه یابی به زمامداری است . هیچ جامعه ای بدون قدرت برتر قابلیت عنوان کشور را ندارد؛ بنابراین هر تدبیر و اندیشه ای و عملی سیاسی نیست، مگر وقتی که در جهت دست یابی به قدرت برتر باشد . تعلیم و تعلم بدون هدف دستیابی به قدرت، فعالیت صرفاً آموزشی است؛ اما همین فعالیت آموزشی اگر با قصد دست یابی به قدرت و مشارکت در حاکمیت انجام بگیرد فعالیت سیاسی است؛ بنابراین در مشخصات سیاست انگیزه دست یابی به قدرت نهفته است . به عقیده مورگانتا انگیزه داشتن برای قدرت در سه جهت و عنوان یا در سه نمونه و الگو خلاصه می شود :

(الف) حفظ قدرت

(ب) افزایش قدرت

(ج) نمایش قدرت

بر حسب این سه نوع جهت برای قدرت یکی از سه نوع سیاست بروز می نماید : سیاست حفظ وضع موجود، سیاست امپریالیستی، سیاست کسب اعتبار .

4- بهره گیری از قدرت : علم سیاست تنها کسب قدرت در اجتماع و حفظ آن نیست . بلکه بهره گیری از قدرت هم جزء اصلی تعریف این علم است . حاکمان و زمامداران قدرت را بدست می گیرند تا جامعه را در خیر و صلاح رهبری کنند . (7) اما آیا برآستی همواره رهبران، قدرت را در جهت خیر و صلاح جامعه بدست می گیرند؟ بنابراین باز هم در این تعریف و عناصر آن، مساله بدست گرفتن قدرت و حاکمیت، در اجتماع، ملحوظ است . البته اشاره به تعقل و تدبیر و . . . و یا استفاده از قدرت برای خیر و صلاح جامعه، مساله قدرت و حاکمیت را نفی نمی کند .

مساله قدرت و حاکمیت، در کار انبیا نیز به چشم می خورد و به نوعی با سیاست پیوند همیشگی داشته است؛ زیرا هر پیامبری در برابر یک حاکمیت ستمگر قرار گرفته است؛ بنابراین وقتی عنصر اعتقاد دینی مطرح می گردد، قدرت و حاکمیت باید در مسیر اهدافی باشد که آن آیین مشخص می نماید . مرکز ثقل هر رفتار و عمل و فعالیت سیاسی در اسلام، خدا محوری است .

فرمایش حضرت علی علیه السلام که «ملاک السياسة العدل» فشرده عمل و جهت گیری سیاست در اسلام است . نگاهی به دو آیه قرآن تا حدی، نگاه به سیاست و جهت گیری آن را نشان می دهد . خداوند می فرماید : کان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق، ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه؛ مردم یک گروه بودند، خدا رسولان را فرستاد که نیکوکاران را بشارت دهند و بدان را بترسانند . و با آنها کتاب را بحق فرستاد تا تنها دین خدا به عدالت در موارد نزاع مردم حکفرما باشد . (8) مفسران بنا بر این آیه، به ضرورت حکومت اسلامی اشاره می کنند؛ بدین معنا که اولین حاکمان، پیامبران بوده اند که برای رفع اختلاف مردم حکم و قضاوت می کردند . قرآن حکومت پیامبران را در آیات متعدد بیان می کند : «ان الحكم الا لله؛ یعنی حکومت جز برای خدا نیست .» (9)

خداوند مقرر داشته است که فقط از حکم او و پیامبران و حاکمان الهی اطاعت کنند (10)؛ بنابراین جهت گیری عمده سیاسی به سمت خداوند است و حتی اگر محور اصلی سیاست، قدرت یا حاکمیت باشد، باز هم جهت

گیری آن، جهت گیری خاص دینی است .

اما آیا تنها بدست گرفتن قدرت توسط فرد یا گروه، جنبه اصلی سیاست را تشکیل می دهد، یا اینکه فعالیتهایی که در این جهت و بدین منظور انجام می شود، نیز بخشی از آن است؟ آیا رفتار رای دهی یک رفتار سیاسی نمی باشد و با سیاست مرتبط نیست؟

پس از بررسی سریع سیاست، بویژه از منظر علم سیاست و نیز نگاهی گذرا بر جنبه دینی آن، بجاست به بحث اصلی خود باز گردیم . چه اکنون زمینه ورود این بحث، فراهم گردیده است . اگر در سیاست مساله قدرت و حاکمیت گاه با چاشنی عقل و تدبیر و خیر و صلاح مردم، مطرح شده است، این نقش بر عهده چه کسانی است؟ و اگر مساله تنها در خود قدرت فردی یا گروهی خلاصه نمی شود، بلکه فعالیتهای پیرامونی را هم در بر می گیرد، چه؟ و اگر این امر متکی بر مردم است، کدام مردم؟ مسلما مردمی که در یک قلمرو زندگی می کنند و از دوجنس زن و مرد تشکیل یافته اند، طبیعی است که در حاکمیت و قدرت، همه در آن واحد فاعل نیستند، بلکه به طریق خاص سیاسی، چون رای گیری و یا روشهای دیگر، قدرت به حاکمان سپرده می شود و این حاکمان نیز در راس هرم افرادی را جهت مناصب متعدد بر می گزینند؛ بنابراین ما با سه جنبه روبرو هستیم : «اول حاکمیت و قدرت در دست یک یا چند فرد به شکل شورایی، دوم مناصب وابسته و نزدیک بدین حاکمیت، و سوم توده های مردم که به گونه ای در این شکل گیری مشارکت داده می شوند و یا هرگز به حساب نمی آیند، و یا به طور نسبی به صحنه فرا خوانده می شوند .»

دو رده اول و دوم از میان توده های مردم به حق و یا به نا حق، با رای و نظر آنها یا بدون رای و نظر آنها و یا به هر طریق دیگر انتخاب می شوند . توده های مردم از زنان و مردان تشکیل شده است . اما در مورد نقش زنان در تعیین گروه اول، و حضور در دو مرتبه اول و دوم هرم قدرت در گام بعدی، هم نظرات متعددی شکل گرفته و هم واقعیت های متعددی بروز کرده است . البته عده ای معتقدند که در پشت صحنه راس هرم قدرت همواره زنانی حضور داشته اند که وقایع متعددی را رقم زده اند؛ تاریخ نیز گواه این امر است . اما بحث ما به اینجا محدود نیست . چه در اینجا، بیشتر نوعی نقش منفی برای زنان، آن هم عده ای از آنان که با راس هرم قدرت در تماس بوده اند، در نظر گرفته شده است . آنچه مد نظر ماست توده های مردم، بویژه در بحث حاضر ما، زنان و نقش آنهاست .

در هر سه جنبه، هنوز نیز مشکلاتی برای شرکت و نقش زنان در جوامع وجود دارد و هر چه به سمت راس هرم حرکت کنیم، یعنی به جنبه های دوم و اول نزدیک شویم، این مساله بارزتر می شود . چرا چنین است؟ و چرا چنین بوده است؟

در پاسخ بدین پرسش می توان هم به یک بعد زیست - روان شناختی اشاره کرد و هم به یک یک برداشت عمومی از زنان و ویژگیهای آنان تکیه زد که بعدی تاریخی - فرهنگی، هم در مجموعه بشریت دارد و هم در فرهنگهای خاص با تاکیدهای ویژه از نظر زیست شناختی، تفاوتی وجود دارد که بنا بر ویژگی های دو جنس قابل تردید نیست . اما این پرسش مطرح است که آیا این تفاوتها می تواند سبب برتری یک جنس، بر جنس دیگر در مسائل خاص باشد؟ و اگر می تواند، این حرکت از بعد زیست شناختی به سمت برتری اجتماعی و یا انحصار برخی شرایط را چه کسی تعیین کرده است و یا کدام قانون علمی چنین شرایطی را مجاب دانسته است؟ آیا این نوعی برداشت اجتماعی - تاریخی، که بدان اشاره شد، نیست؟ و اگر چنین باشد، مساله نخست به مساله دوم احاله داده می شود . اشاره به یک بعد روان شناختی و تمایزات جنسیتی، هنوز در هاله ای از ابهام است و آنگونه

نیست که بخوبی بتوان از برخی تمایزهای ادراکی و ذهنی و یا انفعالی به سوی تمایزهای بارز اجتماعی و سیاسی قدم نهاد؛ گرچه می توان برخی ویژگیها را در موقعیتهای اجتماعی مشخص نمود و سپس ویژگیهای رفتاری و ارگانیکی لازم را برای این موقعیت ها تعیین کرد و تشخیص داد که کدامیک از این دو جنس به نحو بهتری از عهده آن بر خواهند آمد . در زمینه ابعاد روان شناختی نیز متاسفانه نگرش عمومی و تاریخی و غیر مستدل با وجوه علمی در آمیخته شده و ادعاها، مبنای کافی برای استقرار ندارند . در هر دو جنبه زیست شناختی و روان شناختی، جای پای برداشت عمومی و فرهنگی پیداست .

حقوق زنان در اسلام رجوع به حقوق زن در اسلام، مارا برای بررسی آیات مربوط به فعالیتهای اجتماعی - سیاسی زنان آماده می سازد .

حقوق زن از دیدگاه قرآن : اسلام تفاوتی بین زن و مرد از نظر انسانی قائل نیست و ملاک برتری و سعادت تنها در تقوا تمرکز یافته است . به آیه ذیل توجه کنیم :

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکریمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر ؛ «ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید . گرامترین شما نزد خدا با تقواترین شماست و خدا کاملا آگاه است .» (11) و یا در جای دیگر می گوید : انی لاضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض؛ «همانا من عمل هیچکس از زن و مرد را بی مزد نمی گذارم همه شما از هم هستید .» (12) دقت در این آیات نشان می دهد که تنها تقوا و درست کرداری ملاک تفاوت زن و مرد است . در اسلام هرگز در مورد وجه انسانی این دو جنس سخنی مطرح نشده است؛ چه در این دیدگاه این دو جنس، از نظر حقوق انسانی متساویند .

جنسیت متفاوت، نمایانگر تفاوتهایی نیز هست . این تفاوتها برخی از تکالیف و مجازاتها را رقم می زند که در دو جنس متفاوت است . عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت، زن و مرد را در وضع نا مشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق فطری، بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تامین می نماید، و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد . لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است (13)؛ بنابراین شهید مطهری به نوعی حقوق فطری و طبیعی معتقد است که مبتنی بر ظرفیت های موجود بنا شده است . راه تشخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنها مراجعه به خلقت و آفرینش است هر استعداد طبیعی یک سند طبیعی برای یک حق طبیعی است . انسان از آن جهت که انسان است، از حقوق خاص به نام حقوق انسانی برخوردار است و حیوانات از این نوع حقوق برخوردار نمی باشند .

افراد بشر از لحاظ حقوق اجتماعی غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ - خارج از محیط خانواده - نسبت به یکدیگر پیدا می کنند وضعی مساوی و مشابه دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است که بستگی به کار، انجام وظیفه و شرکت در مسابقه انجام تکالیف دارد؛ یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است؛ همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند، کار کنند، در مسابقه زندگی شرکت نمایند، خود را نامزد پست های اجتماعی بکنند و برای تحصیل و بدست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند . همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند؛ تفاوتی اگر هست مربوط به تاریخچه تحول فردی و اجتماعی است و یا به دیگر سخن در حقوق اکتسابی است . (14)

این نگاه فشرده ما را با حقوق دو جنس در اجتماع غیر خانوادگی روبرو می کند . اما در اجتماع خانوادگی چطور؟

آیا افراد بشر در اجتماع خانوادگی نیز از لحاظ حقوق اولیه طبیعی، وضع مشابه و همانندی دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است؟ یا بر عکس؟ نگاهی به این نظریات، دو دیدگاه را مشخص می سازد :

(1) دیدگاهی که به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده معتقد است .

(2) دیدگاهی که عدم تشابه حقوق مذکور را باور دارد .

دیدگاه نخست معتقد است که اجتماع خانوادگی مانند اجتماع مدنی است . افراد خانواده دارای حقوق همانند و متشابهی هستند . زن و مرد با استعدادها و نیازهای مشابه در زندگی خانوادگی شرکت می کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست دارند . قانون خلقت بطور طبیعی برای آنها تشکیلاتی در نظر نگرفته و کارها و پست ها را میان آنها تقسیم نکرده است .

دیدگاه دوم معتقد است که شرایط اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی متفاوت است . زن و مرد با استعدادها و احتیاجهای مشابهی در زندگی خانوادگی شرکت نمی کنند و سندهای مشابهی از طبیعت در دست ندارند، قانون خلقت آنها را در وضع نا مشابهی قرار داده و برای هر یک از آنها مدار و وضع معینی در نظر گرفته است . اینکه کدامیک از دیدگاههای مورد اشاره صحیح است، چندان دشوار نیست . اگر به استعدادها و احتیاجهای طبیعی زن و مرد، به عبارت دیگر به سندهای طبیعی که قانون خلقت بدست هر یک از زن و مرد داده است، مراجعه کنیم تکلیف روشن می شود . (15)

اکنون ما باید توجه خود را به سوی طبیعت حقوق خانوادگی زن و مرد معطوف کنیم . در این زمینه دو چیز را باید در نظر بگیریم : یکی اینکه آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت تفاوتی دارند یا نه و این تفاوتها در چه حد است؟ دیگر اینکه این تفاوتها چه چیزی را تعیین می کند؟ آیا می تواند تعیین کننده شرایط و وضعیت اجتماعی و خانوادگی ووظایف ویژه ای برای هر جنس باشد ؟ و یا اینکه هدف خلقت از این تفاوتها چیز دیگری است جز آنچه که ما به جستجوی آن بر می آییم و از آن به حق یا نا حق تعبیر می کنیم . شهید مطهری اشاره دارد که : تفاوت های زن و مرد «تناسب» است نه نقض وکمال . (16)

بطور کلی زن و مرد از نظر اسلام در خانواده از حقوق متفاوتی برخوردارند . اما در اجتماع چنین تفاوتی کمتر بیان شده است .

سیاست، قرآن و زن اگر قدرت و سامان بخشی اجتماعی، اساس سیاست را تشکیل دهد، حقوق سیاسی، یک حقوق غیر خانوادگی است . البته نمی خواهیم بگوییم که با هم بی ارتباط هستند؛ بلکه قصدمان تصریح و دقت در جنبه های متفاوت این مساله است . پس در این حقوق غیر خانوادگی، قرآن چه تصریحاتی دارد؟ چگونه به مساله نگاه می کند؟

الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم؛ «مردان را بر زنان حق سر پرستی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه می دهند .» (17) با توجه به این آیه، برخی مفسران نتیجه می گیرند که مردان در واحد اجتماعی خانواده و در غیر از آن، سرپرست زنان هستند . اگر چنین تفسیری صحیح باشد، بنابراین خود به خود باید بپذیریم که آنچه را تحت عنوان قدرت و سامان دهی اجتماعی در نظر می گیریم، به قامت مردان برآورده است تا زنان و زنان اگر مشارکتی هم دارند باید تحت نظارت آنها باشد .

آیا نمی توان در این برداشت تردید کرد؟ حقیقت این است که در قرآن مصادیقی یافت می شود که زنان در

مناصب عالی قدرت و اداره حکومت قرار داشته و از طرفی در فعالیتهای سیاسی چون بیعت با پیامبر اسلام شرکت کرده اند . اما قبل از اینکه به دیگر موارد یاد شده بپردازیم، باید بدانیم آیا این برداشت و تفسیر، فی نفسه، صحیح است یا نه؟ عده ای از مفسران معتقدند در آیه «الرجال قوامون» ، «قیم» به معنای کسی است؛ که مسؤول قیام به امر شخص دیگر است کلمه «قوام» صیغه مبالغه و به معنای قیم و سرپرست است . (18) و مراد از جمله «بما فضل الله بعضهم علی بعض» زیادت هایی است که خدای تعالی به حسب طاقتی که مردان بر اعمال دشوار و امثال آن دارند به آنان داده است؛ چون زندگی زنان یک زندگی احساسی و عاطفی است، که اساس و سرمایه اش رقت و لطافت است، و مراد از جمله «بما انفقوا من اموالهم» مهریه و نفقه ای است که مردان همواره به آنان می پردازند .

از عمومیت علت بدست می آید که حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد و منحصر به شوهر نسبت به همسر نیست و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیومیت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده برای نوع مردان بر نوع زنان است؛ البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد از جمله جهات عمومی که عامه مردان بر عامه زنان قیومیت دارند، حکومت و قضااست که حیات جامعه به آنها بستگی دارد، و قوام این دو مسؤولیت و یا دو مقام بر نیروی تعقل است، که در مردان بالطبع بیشتر و قوی تر از زنان است؛ همچنین دفاع مسلحانه از سرزمین که قوام آن برداشتن نیروی بدنی و عقلی است که هر دوی آنها در مردان بیشتر از زنان است .

بنابراین، «الرجال . . .» اطلاق تام و تمام دارد که با جملات بعد «فالصالحات . . .» - که ظاهر در خصوصیتی است که بین زن و شوهر می باشد مقید نمی گردد؛ بلکه مقصود این است که فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر و جزیی از جزئیات آن کلی را بیان کند، پس این حکم جزیی است که از آن حکم کلی استخراج شده است، نه اینکه مقید آن باشد . (19)

بنابراین علامه طباطبایی و بعضی دیگر از علما (20) حکم سرپرستی مردان بر زنان را منحصر به شوهر نمی دانند ؛ بلکه سرپرستی نوع مردان را بر نوع زنان در همه جهات عمومی که زندگی آنها به آن مرتبط است، می دانند؛ البته گروهی دیگر از مفسران و علما این حکم را ناظر به روابط خانوادگی می دانند . (21) از طرفی در شان نزول آیه گفته شده است که حسن وقتاده و ابن جریج و سدی می گویند که مردی زن خویش را کتک زد، شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و درخواست قصاص نمود، سپس این آیه نازل گردید . (22)

با توجه به شان نزول آیه - اختلاف خانوادگی - و ادامه آیه که درباره همسران شایسته و زنانی است که بیم بر ناسازگاری آنها می رود و آیه بعد که درباره روش اصلاح اختلافات خانوادگی است، حکم سرپرستی که علت و منشا خارجی واقعی دارد و تنها امری اعتباری نمی باشد، به دو جهت به مرد داده شده است :

1) نخست، فضیلت ذاتی و طبیعی که خداوند مردان را از جهاتی بر زنان برتری داده است؛ مانند ترجیح قدرت تفکر و تعقل آنان بر نیروی عاطفه و احساسات و داشتن توان و نیروی جسمی بیشتر که با اولی حسن تدبیر و با دومی از حریم خانواده خود دفاع می نماید . حالات عاطفی تحت تاثیر ادراکات عقلی انسان قرار دارد و اصولا زاینده ادراک ملایمات و ناملایمات می باشد، در نتیجه حوزه ادراکی انسان از شدت و ضعف عواطف و انفعالات انسانی تاثیر می پذیرد؛ هر چه عواطف شدیدتر و قویتر باشد، این تاثیر و تاثر ادراک و عاطفه خواهد بود . به همین جهت علیرغم آنکه مرد و زن در خلقت وحدت نوعی دارند و در استعدادهای انسانی از جمله استعداد عقلانی مساوی

هستند، ضعف و شدت عاطفی خود به خود زمینه ظهور و شکوفایی عقل و قوای دماغی را در زنان محدود می سازد و در مردان رشد و توسعه می دهد؛ علاوه بر آن ضعف و شدت عاطفی و عقلانی با وظایف تکوینی زن و مرد نیز تناسب دارد. به همین دلیل مردان به جهت آنکه کمتر از زنان تحت تاثیر ساختار عاطفی خویش قرار دارند، از حیث قدرت عقلانی خود به خود بر زنان برتری پیدا می کنند. بر عکس زنان به جهت غلبه و قدرت عاطفی، بر مردان غالب شده و آنها را تحت تاثیر روانی خود قرار می دهند و در نتیجه مردان از حیث عاطفی و زنان از حیث عقلانی نسبت به یکدیگر احساس نیاز می کنند. (23)

2) جهت دیگر عرضی و اکتسابی است و از دادن نفقه و مهریه از جانب مردان به زنان ریشه می گیرد؛ بنابراین می توان به این نتیجه رسید که آیه در رابطه با نظام خانوادگی است که به عنوان یک واحد کوچک اجتماعی نیازمند به سرپرستی و رهبری است که به دلایل مذکور این وظیفه به عنوان مدیر اجرایی منزل به مرد واگذار می شود. مجموع دو علت، سبب ایجاد چنین مسؤولیتی برای مردان در نظام خانوادگی شده است، زیرا اگر چه علت اول عمومیت دارد ولی علت منحصر نمی باشد تا حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قییم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت داشته باشد و شامل اجتماع غیر خانوادگی هم گردد. چه علت دوم که مراد از آن مهریه ای است که مردان به زنان می دهند، و نفقه ای که همواره به آنان می پردازند، تنها در اجتماع خانوادگی است؛ لذا قیومیت منحصر به مورد زن و شوهر است یعنی در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است. و الا لازم می آید که هر کدام از علتها، علت مستقل باشند و حال آنکه در آغاز هر دو تعلیل «باءسببیه» ذکر شده و آن دو با «واو» به هم عطف شده اند و در اینجا «واو» مفردۀ عاطفه به معنای جمع است. (24) همچنین تعلیل اول بدلیل عمومیتش که هم نظام خانوادگی و هم نظام غیر خانوادگی را شامل می شود، ما را از تعلیل دوم بی نیاز می کند؛ بنابراین به نظر می رسد ذکر دو دلیل، حکم قیومیت مردان را منحصر در نظام خانوادگی می کند. ادامه آیه «فالصالحات قانتات» (زنان شایسته مطیع هستند). که مربوط به رابطه زن و شوهر است، این توضیح را تایید می کند و ما را بی نیاز از بیان این امر می کند که: ادامه آیه فرعی از فروع این حکم مطلق را ذکر نموده و جزیی از میان آن کلی را بیان می کند.

البته تذکر این نکته ضروری است که به استناد «بما فضل الله بعضهم علی بعض» برخی از علما یک ضابطه کلی و ملاک همه جانبه ای بدست آورده اند که جهاد و حکومت و قضاوت را از واضحترین مصداقهای لزوم قیومیت مردان بر زنان دانسته اند؛ پس تمسک به این آیه مبارکه پایه و محور اساسی در استدلال بر منع زنان از این امور سه گانه است. (25) بعضی این مساله را از مسلمات اسلام و مستند آن را آیات، روایات، اجماع و سیره پیامبر اسلام و سیره مسلمانان (26) می دانند؛ از جمله روایاتی که به آن استناد می کنند، کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «ملتی که زمامدار و حاکم آن زن است رستگار نخواهد شد.» و فرمود: «زن نباید مقام قضاوت را به عهده گیرد.» (27)

به هر حال به نظر می رسد که آیات و روایات در این زمینه نیازمند بررسی است که آیا برای رسیدن به مناصب سه گانه شرط ذکوریت (مرد بودن) لازم است یا نه؟ اکثر فقها این شرط را لازم می دانند. (28)

از طرفی بجاست به یک مورد واضح در قرآن کریم اشاره نماییم. در بیشتر استدلالها ی موافقان، سرپرست و قیومیت مردان بر زنان در تمامی شؤون، غلبه جنبه های انفعالی نسبت به عقلانی در زنان مورد استدلال قرار گرفته است. بدون اینکه بخواهیم این مورد را رد کنیم و یا بپذیریم بجاست به داستان ملکه سبا در قرآن توجه کنیم.

الف - ملکه سبا در قرآن یکی از زنانی که قرآن کریم به عنوان نمونه ای شایسته مطرح می نماید بلقیس ملکه شهر سبا پایتخت یمن است که آیات شریف قرآنی تصویر سلطنت ملکه یمن را از زبان هدهد چنین بیان می کند :

انی وجدت امرأة تملكهم و اوتيت من كل شیء و لها عرش عظیم . وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله . (29) جمله «و اوتیت من کل شیء» وصف وسعت مملکت، و عظمت سلطنت آن زن است و همین خود قرینه است بر اینکه منظور از «کل شیء» در آیه هر چیزی است که سلطنت عظیم محتاج به داشتن آنها است، مانند حزم، احتیاط، عزم، تصمیم راسخ، سطوت، شوکت، آب و خاک بسیار، خزینه سرشار، لشکر و ارتشی نیرومند، و رعیتی فرمان بردار . لکن از بین همه اینها تنها نام عرش عظیم را برده است . «و جدتها و قومها . . .» دلیل بر این است که مردم آن شهر وثنی مذهب بوده اند و آفتاب را به عنوان رب النوع می پرستیدند . (30)

بعد از گزارش هدهد درباره ملکه یمن حضرت سلیمان علیه السلام نامه ای نوشت و به هدهد داد تا آن را بسوی ایشان ببرد و سپس در کناری قرار گیرد و عکس العمل آنها را مشاهده کند . آنچه در اینجا مهم است عکس العمل ملکه سبا در برابر نامه حضرت سلیمان است؛ بانویی که اداره امور مملکت را بر عهده دارد، بالاترین مقام سیاسی یک کشور و دارای عظمت و حشمت و جاه و جلال است، با این نامه چگونه برخورد خواهد کرد و چگونه تدبیر و تصمیم گیری می کند؟ در ابتدا امر نامه را برای بزرگان مملکت خود می خواند . سپس با درباریانش به مشورت می پردازد و به آنها می گوید : قالت یا ایها الملا . . . ؛ (31) «ای رجال کشور، شما در کار من نظاره کنید و رای و نظر دهید که من تاکنون بی حضور شما برای هیچ کاری تصمیم نگرفته ام .»

قالوا نحن اولوا قوة و اولوا باس . . . ؛ (32) «گفتند رجال مملکت که ما دارای نیروی کامل و ارتشی قوی هستیم لیکن اختیار با شماست تا به صلح یا جنگ دستور فرمایی .»

قالت ان الملوك اذا . . . ؛ (33) «بلقیس گفت : پادشاهان چون به دیاری حمله آورند آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد می گردانند و سیاستشان بر این کار خواهد بود .»

از ظاهر کلام درباریان که کلام خود را با جمله «نحن اولوا قوة و اولوا باس شدید» آغاز کردند بر می آید که آنان میل داشتند جنگ کنند و چون ملکه هم همین را فهمیده بود، نخست به مذمت جنگ پرداخت و در پایان رای خود را ارائه داد . اول گفت : «ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها» ؛ یعنی جنگ عاقبتی جز غلبه یکی از دو طرف و شکست طرف دیگر و فساد قریه ها و شهرها و ذلت عزیزان آن ندارد . به همین دلیل نباید بدون تحقیق اقدام به جنگ کرد . باید نیروی خود را با نیروی دشمن بسنجیم، اگر تاب نیروی او را نداشتیم، تا آنجا که راهی به صلح داریم، اقدام به جنگ نکنیم، مگر اینکه راه منحصر به جنگ باشد و نظر من این است که هدیه ای برای او بفرستیم، ببینیم فرستادگان ما چه خبری می آورند، آنگاه تصمیم به جنگ یا صلح می گیریم . (34)

در آیات فوق استدلالها، دور اندیشی ها، متانت رای و سیاستی محکم و منطقی که دو بازوی سیاست خارجی و داخلی را در خود دارد به چشم می خورد . در بعد داخلی در عین جریحه دار کردن اذهان اطرافیان، مشورت را پایه کار قرار می دهد اما بر استدلالی دقیق تکیه می زند و در نهایت با اینکه مشاوران گرایش به جنگ دارند حوادث را به وجه مثبت با درایتی خاص، راهبری می کند . استدلال خود را نیز، در لطافت شور، ممزوج می کند و معتقد است که باید یک بار دیگر، آزمونی را رقم زند و بدین خاطر می گوید : و انی مرسله اليهم . . . ؛ (35) «من هدیه ای سوی آنها می فرستم، ببینم فرستادگان چه خبر می آورند؟» معنای اینکه گفت : «فناظره بم يرجع المرسلون» این است که ببینیم چه عکس العملی نشان می دهد، تا ما نیز به مقتضای آن عمل کنیم . (36)

سپس قرآن کریم می فرماید : چون فرستادگان بلقیس حضور سلیمان رسیدند، گفت : شما می خواهید مرا به

مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدا به من عطا فرموده، بسیار بهتر از این مختصر هدیه شماست. آری شما مردم دنیا خود به این هدایا شاد شوید. ای فرستاده بلقیس با هدایا به سوی ایشان باز گرد که من لشگری بی شمار بر آنها می فرستم که هرگز در مقابل آن مقاومت نتوانند کرد و آنها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون می کنم. آنگاه سلیمان رو به حضار بارگاه کرد و گفت: کدامیک تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شود، خواهد آورد از آن میان عفریت جن گفت: من چنان بر آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی، آن را به حضور آرم. آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود گفت: که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت را به اینجا آرم. و همان دم حاضر نمود. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می گویم یا کفران می کنم و هر که شکر نعمت حق کند، شکر به نفع خویش کند و هر که کفران کند، همانا پروردگارم بی نیاز و کریم است. آنگاه سلیمان گفت: تخت بلقیس را نا شناس گردانید تا بنگریم که وی سریر خود را خواهد شناخت یا نه؟ (37) منظورش از این دستور امتحان و آزمایش عقل آن زن بود، همچنان که منظورش از اصل آوردن تخت اظهار معجزه ای باهر از آیات نبوتش بود. (38)

هنگامی که بلقیس آمد، از او پرسید: «آیا عرش تو چنین است؟ وی گفت: گویا همین است. و ما پیش از این می دانستیم و تسلیم امر سلیمان بودیم.» (39) در تفسیر این آیه علامه طباطبایی می فرماید: سلیمان به بلقیس فرمود: آیا تخت تو اینچنین بود و خواست تا سؤال را کاملاً ناشناخته کند. ملکه سبا در جواب گفت: گویا همان است و بدین وسیله خواست تا از سبک مغزی و تصدیق بدون تحقیق اجتناب کند. چون غالباً از اعتقادات ابتدایی که هنوز واری نشده و در قلب جایی نگرفته با تشبیه تعبیر می آورند. ملکه سبا از دیدن تخت می گوید ما قبلاً از چنین سلطنتی خبر داشتیم و تسلیم امر او شده بودیم؛ لذا سر در اطاعت او آورده ایم. (40)

سرانجام بعد از مناظره و مباحثه گفت: رب انی ظلمت نفسی و اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین؛ (41) «بارالها سخت بر نفس خویش ستم کردم و اینک با رسول توتسلیم فرمان پروردگار عالمیان گردیدم.» در گفتار خود نخست به درگاه پروردگارش استغاثه می کند و به ظلم خویش که خدای را از روز اول و یا از هنگام دیدن این آیات نپرسیده است اعتراف می کند و سپس به اسلام و تسلیم خود در برابر خداوند شهادت می دهد. (42) در مقایسه با فرعون که آن همه معجزات حیرت انگیز را از موسی دید و روز به روز کفرش افزوده شد، زنی چون بلقیس را می بینیم که به تمام افکار و اعتقادات نادرست خود و قومش پشت پا زد و توبه کرد و با دلی خاضع به خدای یکتا ایمان آورد و کوچکترین مقاومتی در مقابل حق از خود نشان نداد. داستان ملکه سبا پاسخی است به آنان که زن را فاقد روحیه کاردانی، تدبیر، آینده نگری، سیاست و گرایش به کمال می انگارند. (43) این بررسی ما را به سطح اول یا مرتبه اول هرم قدرت در سیاست که پیشتر اشاره کردیم باز می گرداند. اما جالب است که ما در قرآن نمونه ای هم داریم که مربوط به قاعده هرم می شود و آن مساله بیعت زنان با پیامبر است.

ب) بیعت زنان با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسائل مهم و بنیادین، قرآن برای زن نیز مسؤولیتی چون مردان قائل است و برای او این حق را قائل شده که در مسائل اصلی، تصمیم گرفته، و بر مبنای شناخت و اعتقاد خود در مورد روش سیاسی و حکومتی تصمیم بگیرد. در این رابطه در قرآن کریم آیه ای درباره بیعت زنان با حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر شده است که به امر خداوند متعال بیعت و پیمان زنان با پیامبر صلی الله

علیه و آله مورد پذیرش قرار گرفت .

یا ایها النبی اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیعا و لایسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفتنینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفرلهن الله ان الله غفور رحیم؛ (44) «ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن به سوی تو می آیند (و می خواهند) با تو بیعت کنند که چیزی را برای خدا شریک نیاورند، دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، فرزندان مشروع نیاورند و آن را به دروغ به شوهر خویش نسبت ندهند و در هیچ کار نیکی، تو را فراموش نکنند، با آنها بیعت کن و از خداوند برای آنها آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است .»

طبق روایات متعدد وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، نخست مردان و سپس زنان با آن حضرت بیعت کردند . بیعت مردان به صورت، دست دادن بارسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفت . برای بیعت زنان به دستور پیامبر ظرفی را پر از آب کردند و پیامبر دست خود را در آن فرو برد و بیرون آورد و سپس به زنان فرمود : همگی دست خود را در آن آب فرو برید و بیرون آورید . در آیه فوق مواد بیعت زنان با پیامبر ذکر شده است و به پیامبر دستور داده شده که با زنان مؤمنی که می خواهند براساس این مواد با او بیعت کنند، بیعت کند و این تعهد و قرارداد آنان را بپذیرد . در قرآن مجید بیعت به صورت یک قرارداد لازم الاجرا میان بیعت کنندگان و شخص حاکم به رسمیت شناخته شده و آثاری بر آن مترتب گردیده است .

قبایلی که در عربستان زندگی می کردند برای حفظ منافع و مصالح قبیله و افراد و دفاع از آنان در برابر بیگانگان، با فردی که او را صالح تشخیص می دادند، وارد مذاکره می شدند، نیازها و شرایط خود را بازگو می کردند و وقتی میان آنها و رئیس مورد نظر ، توافق نهایی حاصل می شد و وی زمامداری آنان را می پذیرفت، با وی دست می دادند . این دست دادن به معنای منعقد کردن قطعی و تخلف ناپذیر حکومت شخص حاکم و تبعیت بیعت کنندگان از او بود . ماهیت حقوقی و سیاسی بیعت ذکر شد؛ اما وقتی مؤمنان با پیامبر بیعت می کردند، بعد دیگری نیز بطور طبیعی بر آن افزوده می شد و آن بعد دینی و معنوی بیعت بود؛ زیرا یعت با یک پیامبر، بر اساس عمل به تعالیم وی، مطلبی بود فراتر از بیعت با یک حاکم دنیوی که تنها به منظور حفظ زندگی و منافع مادی، انجام می شد . در حقیقت پس از بیعت با پیامبر مردم دو تعهد و مسؤولیت داشتند : نخست تعهد و مسؤولیت در مقابل فرمان الهی و دیگری تعهد و مسؤولیت در مقابل قراردادی که خود با پیامبر و امام بسته بودند و مانند همه قراردادهای مشروع دیگر نافذ و لازم الاجرا بود . علت اینکه پیامبر اسلام در موارد مختلف از پیروان خود بیعت گرفت، همین بود که بیعت خود یک مبدا التزام و تعهد بود . ایشان می خواستند رابطه حاکم و مردم در جامعه اسلامی علاوه بر نصب الهی براساس تعهد و التزام خود مردم هم استوار شود و پیمان اجتماعی محکمی بوجود آید .

شایان ذکر است که در عصری که در سرزمین حجاز، دختران را زنده به گور می کردند، و هیچگونه حقی حتی برای زنده ماندنشان قائل نبودند، براساس آیه مذکور با طرح بیعت زنان با پیامبر، هویت مستقل سیاسی، اجتماعی و حقوقی زنان مورد تایید قرآن قرار می گیرد . و این نزدیک شدن به همان بعد یا قاعده هرم قدرت سیاسی و حاکمیت سیاسی است که بدان اشاره کردیم . حقیقت این است که تا بدین جا، در قرآن هم به راس هرم و هم به قاعده آن اشاره شده است؟ این است که نقش زنان مورد تاکید قرار گرفته است و زنان تنها نباید، تحت قیمومیت دیگران به فعالیت بپردازند بلکه مسؤولیت پرداختن به حقوق اجتماعی و سیاسی خاص خود را نیز دارند .

ج) هجرت و جهاد زنان از نظر قرآن خداوند می فرماید : فاستجاب لهم ربهم انی لا اذیيع عمل عامل منكم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب؛ (45) «خداوند در خواست آنها را پذیرفت و فرمود : من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی ممنوع و از جنس یکدیگرید . آنها که در راه خدا هجرت کردند، از خانه های خود بیرون رانده شدند، در راه من آزار دیدند، جنگ کردند و کشته شدند، سوگند یاد می کنم، که گناهان آنها را می بخشم . آنها را در بهشتهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، وارد می کنم؛ این پاداشی از طرف خداوند است و بهترین پاداشها نزد پروردگار است .»

در آیه فوق زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنس و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن برخی تفاوتها را در مسؤولیتهای اجتماعی، دلیل بر تفاوت این دو از نظر بدست آوردن تکامل انسانی نمی شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملا در یک سطح قرار می دهد . (46)

بنابراین اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست . تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است، در بازگشت از حق به سوی مردم . (47)

علاوه بر این امر، زنان نیز همچون مردان بر اساس ضرورت و احساس مسؤولیت حق دارند هجرت و جهاد کنند و نسبت به یاست حاکم بر جامعه بی تفاوت نباشند . ذکر این نکته ضروری است که مراد از جهاد در این آیه به قرینه «هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیلی» جهاد با کفاری است که مسلمانان را از خانه و زندگی خود رانده و آنها را به جلای وطن مجبور ساخته اند . فقها جهاد ابتدایی را بر زن واجب نمی دانند و این موضوع را از مسلمات اسلام تلقی می کنند . البته دفاع اختصاص به زن و مرد ندارد، هر جا که دفاع با شد زن همپای مرد و در همه مسائل جنگی و غیر جنگی حضور دارد؛ لذا او باید فنون نظامی را یاد بگیرد تا در هنگام دفاع و یا احساس خطر دافع باشد . (48)

همچنین در آیه 10 سوره ممتحنه خداوند می فرماید : یا ایها الذین آمنوا اذا جائکم المومنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بایمانهن فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار لاهن حل لهم و لا هم یحلون لهن . . . ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید زنانی را که به نام اسلام و ایمان هجرت کرده و به سوی شما می آیند، خدا به صدق و کذب ایمانشان دانایتر است . شما از آنها تحقیق کرده و امتحانشان کنید . اگر با ایمانشان شناختید، آنها را بپذیرید و دیگر به شوهران کافرشان بر مگردانید که هرگز این زنان مومن بر آن کفار و آن شوهران کافر بر این زنان حلال نیستند .»

در اینجا به نقش مستقل زنان در تصمیم گیری علیه شرایطی که به لحاظ باور دینی مباین شرایط الهی است، اشاره شده، که نوعی استقلال مذهبی و سیاسی زنان را مد نظر دارد . تا آنجا که می توانند در اعتراض به حاکمیت کفر، دست به هجرت بزنند .

نتیجه گیری این ابعاد بیانگر این مساله است که زنان از هویت مستقل سیاسی برخوردارند و فعالیت اجتماعی و سیاسی و حقوق ویژه خود را دارند و نیاز به قیمومیت ندارند . از طرفی اشاره قرآن به شرایطی که هم به راس هرم

قدرت و هم به قاعده آن مربوط می باشد . این توهّم را برطرف می سازد ؛ توهّمی که زنان را کم عقلتر از مردان جلوه داده و بدین سبب آنان را از فعالیت سیاسی - اجتماعی لازم باز داشته، و یا به دلایل روان شناختی و فیزیولوژیک ، آنان را از رفتار سیاسی اجتماعی لازم محروم کنند . چنین نگاهی به زن، بیش از آنکه دینی و قرآنی باشد، هاله ای از ابهام تاریخی - فرهنگی را با خود دارد؛ هاله ای که به زعم عده ای به باور دینی متصل شده است . پس این پرسش باقی می ماند که آیا زمان تصریح واقعیتها و زدودن هاله های ابهام فرا نرسیده است ؟

منابع - قرآن کریم

- اخلاق ناصري : خواجه نصیرالدین طوسي، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی - علیرضا حیدری ، تهران ، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی ، 1369، چاپ چهارم
- التحقيق فی کلمات القرآن الکریم : حسن مصطفوي، تهران، وزارت ارشاد اسلامی ، 1368
- بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه اسلام و . . . : ثریا مکنون و مریم صانع پور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1374، چاپ اول
- بنیادهای علم سیاست : عبدالرحمن عالم، تهران، نشرنی، 1373، چاپ اول
- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن : راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق غلامرضا خسروی، تهران، انتشارات مرتضوي، 1369، چاپ اول
- ترجمه رساله بدیعه در تفسیر آیه «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله . . . بعضهم على بعض» : محمد حسین حسینی طهرانی، ترجمه چند تن از فضلا، تهران، انتشارات حکمت، 1362، چاپ اول
- ترجمه تفسیر المیزان : محمد حسین طباطبایی، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، 1363، چاپ دوم ؛ قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، 1367، چاپ دوم ؛ تهران، کانون انتشارات محمدی، 1363
- تفسیر نمونه : جمعی از نویسندگان (زیر نظر ناصر مکارم شیرازی)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1354
- ترجمه شناسی سیاسی : موریس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، 1358، چاپ اول
- زمینه روانشناسی : 01/0 هیلگارد ، ر . ل . اتکینسون، ر . س . اتکینسون، ترجمه جمعی از مترجمان (زیر نظر و با ویراستاری محمد نقی براهنی)، تهران ، انتشارات رشد، 1368
- زن در آئینه جلال و جمال الهی : جوادی آملی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، 1369، چاپ اول
- زن یا نیمی از پیکر اجتماع : محمد تقی مصباح، قم، انتشارات آزادی
- زن مظهر خلاقیت الله : علویه همایونی، اصفهان، ناشر مؤلف، 1371، چاپ سوم
- شخصیت زن از دیدگاه قرآن : هادی دوست محمدی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1372
- فهم نظریه های سیاسی : توماس اسپریگنز، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگاه، 1370
- قرآن و مقام زن : علی کمالی، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم
- مبانی و کلیات علوم سیاسی : سید جلال الدین مدنی، تهران، انتشارات مؤلف، 1372، چاپ اول
- مجمع البحرين : فخرالدین الطریحی ، تحقیق سید احمد الحسینی ، تهران ، المكتبة المرتضوية ، 1395 ه . ق
- مقدمه ای بر روان شناسی زن : مجتبی هاشمی ورکاوندی، قم، انتشارات شفق، 1372
- مذهب مغنی اللیب : احمد معصومی طهرانی ، تهران، 1402 ه . ق

- نظام حقوق زن در اسلام : مرتضی مطهری، تهران انتشارات صدرا، 1370
- نمونه بینات در شان نزول آیات : محمد باقرمحقق، تهران، انتشارات اسلامی، 1361، چاپ چهارم

پی نوشت ها :

- (1) اخلاق ناصری، طوسی، ص 250- 252
- (2) فهم نظریه های سیاسی، اسپریگنز، ص 20
- (3) همان منبع، ص 19
- (4) مبانی و کلیات علوم سیاسی، مدنی، ج 1، ص 12
- (5) جامعه شناسی سیاسی، دورژه، ص 18
- (6) Harold Lswell.
- (7) مبانی و کلیات علوم سیاسی، ج 1، ص 13- 18
- (8) بقره ، 213
- (9) یوسف ، 67
- (10) مبانی و کلیات علوم سیاسی، ج 1، ص 209- 234
- (11) حجرات ، 13
- (12) آل عمران ، 195
- (13) نظام حقوق زن در اسلام، مطهری، ص 155
- (14) همان منبع ، ص 180- 187
- (15) همان منبع، ص 187- 188
- (16) همان منبع، ص 201
- (17) نساء، 34
- (18) مجمع البحرين، الطریحی، ج 6، ص 142؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، ج 9، ص 344
- (19) تفسیر المیزان، طباطبایی، ج 4، ص 543 و 544
- (20) ترجمه رساله بدیعه در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء . . .»، حسینی طهرانی، ص 78
- (21) زن در آئینه جلال و جمال الهی ، جوادی آملی، ص 366 و 367
- (22) نمونه بینات در شان نزول آیات، محقق، ص 195
- (23) مقدمه ای بر روان شناسی زن، هاشمی رکاوندی، ص 62- 63
- (24) مذهب مغنی البیب، المعصومی، ص 185
- (25) تفسیر المیزان، ج 4، ص 543- 547 ؛ رساله بدیعه در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء . . .»، ص
- 130 و 133 ؛ زن یا نیمی از پیکر اجتماع، مصباح، ص 25- 27 ؛ زن در آئینه جلال و جمال الهی ، ص 371، 379، 381، 383 ؛ تفسیر نمونه، زیر نظر مکارم شیرازی، ج 2، ص 111
- (26) معنی سیره این است که قاطبه مسلمانان از فقها، علما و حکام شیعه و سنی از زمان پیغمبر اکرم (ص) تا به حال همگی ملتزم بوده اند که زنان را به حکومت و امارات و قضاوت، منصوب نکنند .

- (27) ترجمه رساله بدیعه، ص 130، 133
- (28) طوسی، محقق حلی، شهید اول و شهشانی و محمد حسن نجفی
- (29) نمل، 23-24
- (30) تفسیر المیزان، ج 30، ص 272
- (31) نمل، 32
- (32) نمل، 33
- (33) نمل، 34
- (34) تفسیر المیزان، ج 30، ص 280-281
- (35) نمل، 35
- (36) تفسیر المیزان، ج 30، ص 282
- (37) نمل، 36-41
- (38) تفسیر المیزان، ج 30، ص 289
- (39) نمل، 42
- (40) تفسیر المیزان، ج 30، ص 290
- (41) نمل، 44
- (42) تفسیر المیزان، ج 30، ص 292
- (43) بنگرید به : بررسی تاریخی منزلت زن از دیدگاه اسلام و . . . ، مکنون و صانع پور، ص 55-61 ؛ زن در آیین جلال و جمال الهی ، ص 282-287
- (44) ممتحنه، 12
- (45) آل عمران، 195
- (46) تفسیر المیزان، ج 7، ص 150-152
- (47) نظام حقوق زن در اسلام، ص 150
- (48) تفسیر نمونه، ج 3، ص 233؛ ترجمه رساله بدیعه، ص 99-124 ؛ زن در آیین جلال و جمال الهی، ص 392